

پائیز پدر سالار

نویسنده:

گابریل گارسیا مارکز

ترجمه:

محمد فیروز بخت

انتشارات حکایتی دگر...

مقدمه مترجم

جنازه دیکتاتوری در کاخ عظیم و چپاول شده‌اش پیدا می‌شود. انقلابیون سیل آسا به کاخ سرازیر شده و جنازه تپه شده را در حالی پیدا می‌کنند که در زمانی بین حال و گذشته و به شکلی گنگ غوطه ور است. زمان حالی که گم و ضایع شده و گذشته‌ای غیر قابل تصور از شلوغی کاخ از وزرای دیکتاتور، محافظین و خدمتکاران که وی را در موضع قدرت متعادل نگه می‌داشتند و هم چنین ایلی از زن‌ها و بچه‌ها. اتمسفری رویائی که به رویای شبانه شبیه بود. حقیقی، تکان دهنده با احساسی عینی و فی‌الواقع باور نکردنی. داستان از ابتدا در زمان‌های مختلف و در جوانب گوناگون پیویاست. به عقب، به جلو و به اطراف و شرحی است یادآور. ماجرا در کشوری از کشورهای آمریکای لاتین اتفاق می‌افتد. در مکانی پر از فساد و تباهی، هرج و مرج، وفور گناه فیزیکی. زمان در این داستان نقطه‌ای است مدرن، گرچه نامعین. نیروهای نظامی و جمعی از ملیت‌های مختلف جابجا در داستان حضور دارند. سفیران کشورهائی چون آمریکا با نام‌های مختلفی چون ویلسون Wilson در داستان رفت و آمد می‌کنند و گاهی پاپ (Pope) پیام‌هایی اندرزگونه می‌فرستد. حاکم مطلق العنان ژنرال دیکتاتوری است که ابتدا بین مردم کشورش مردمی که عاشق او هستند، حضوری مسیح وار دارد. او که چون رویا بین مردم ظاهر می‌شود، با آزادی کامل، بدون محافظ و بی‌واهمه با هم پالکی‌هایش قدم می‌زند، بعدها با اعمال بی‌رویه (قانون - دیکتاتوری) و با سخت‌گیری‌های بیشتر مشکوک می‌شود، می‌ترسد و تنها به هنگامی از کاخ بیرون می‌رود که گارد فشرده‌ای از محافظین در اتومبیل‌های ضد گلوله همراهی‌اش می‌کنند. ظهورش بر بالکن کاخ ریاست جمهوری با اسکورتی از محافظین است، آنجا که در فاصله‌ای دور به سختی حضوری

نامطمئن از یک شیخ انسانی به چشم می‌آید. در او شخصیت دو گانه موجودی کشف می‌گردد که بدل اش حضوری آسان‌تر از او دارد. بدلی که چون او لباس می‌پوشد و به مکان‌هایی فرستاده می‌شود که مردم گمان حضور او را دارند تا ترورش کنند، و این بدل است که کشته می‌شود نه پدر سالار.

پاییز پدر سالار رمانی است پر قدرت از نویسنده‌ای بزرگ در عصر حاضر و شاهکاری از تصورات ملموس. صد سال تنهایی یا زندگی نامه خانواده مارکوئز، واقعه‌ای بود که در سال ۱۹۶۷ ادبیات کلاسیک را در جهان تکان داد و به قول ناتالی جینز بورگ Natalli Geanes Burg نویسنده معروف ایتالیائی، می‌توان آن را آخرین رمان نامید.

پاییز پدر سالار را که در فاصله سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۵ نوشته شده می‌توان مکمل صد سال تنهایی یا آخرین رمان کلاسیک عصر حاضر دانست. در پاییز پدر سالار، از پدر سالاری سخن می‌رود که زمان و مکان او را در حجم خود نمی‌گیرند چون می‌تواند متعلق به هر عصر و دوره‌ای باشد. دیکتاتور مارکوئز را می‌توان جابجا در جغرافیای امروز و تاریخ دیروز یافت.

گابریل گارسامارکوئز Gabriel Gacia Marquez در سال ۱۹۲۸ در کلمبیا به دنیا آمد. از دانشگاه بوگوتا فارغ التحصیل و پس از آن به سردبیری روزنامه مهم کلمبیا ال - اسپکتادور El-Spectador پرداخت. از سال ۱۹۵۵ با الهام از کافکا Frantz Kafka و کامو Albert Camus شروع به نوشتن رمان کرد.

گابریل گارسامارکوئز در ۱۹۷۲ موفق به دریافت جایزه ادبی رومولو گاله گوس Romulo Gallegos گردید و اکنون در اسپانیا زندگی می‌کند. از آثار دیگر او (کسی دیگر به سرهنگ نامه نمی‌نویسد) و (طوفان خزان) را می‌توان نام برد.

محمد فیروز بخت

تابستان ۱۳۸۴

در پایان هفته کرکس‌ها به کاخ ریاست جمهوری هجوم آوردند، با منقارهای تیزشان پرده‌های پنجره بالکن را می‌دریدند و صدای پرپر بالشان زمان بی‌روح و جامد درون کاخ را می‌شکست، و دوشنبه شهر از قرن‌ها سبات چشم باز نمود. نسیمی گرم و ملایم، ناشی از مرگ مردی بزرگ و با عظمت شهر را از سبات بدر آورده بود. آنگاه جرأت کردیم به درون رویم. بدون اینکه دیوارهای بتونی بسیار مقاوم و پابرجا را درهم شکسته و متلاشی نمائیم، حتا برای باز کردن در اصلی احتیاجی به دیلم نبود. تنها چیز لازم یک فشار مختصر، بهمان شیوه‌ای که سرداران جهانگشای ویلیام دمپیر^(۱) در اوج روزهای شکوه و قهرمانی درهای کاخ‌های سلاطین را می‌گشودند.

عبور ما درست مانند عبور از فضائی به فضای قرن دیگر بود زیرا با هوای رقیق‌تری مواجه بودیم. سکوت فضا را کهن‌تر جلوه

۱- William - Dampier سردار فاتح انگلیسی در قرن نوزدهم میلادی که به شجاع‌ترین سردار دریاها معروف بود.